

۸۷۳

۸۷۳
۱۳۰۱
۱۳۰۲

۸۷۳
۱۳۰۱
۱۳۰۲

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرس شد
۳۶ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب: جل مسائن
مؤلف: قطب الدین تاروی
موضوع: شماره قفسه
شماره ثبت کتاب: ۶۳۵۹۹
۳۱۱۱

مغنی فرست شد
۴۲۶۵

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرس شد
۳۶ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب: جل مسائن
مؤلف: قطب الدین تاروی
موضوع: شماره قفسه
شماره ثبت کتاب: ۶۳۵۹۹
۳۱۱۱

مغنی فرست شد
۴۲۶۵

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرس شد
۲۶ - ۲۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی - تهران

۴۷۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: جلوس

مؤلف: قطب الدین لاری

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۶۲۵۹۹

۳۱/۱۱

نقش ثبت شده
۴۲۶۵

۳۹۲- حل المسائل فی معرفة الطالع واحكام النجوم لقطب الدین عبدالحی الآری
مرتّب علی اثنی عشر فصلاً وخاتمة اوله: لا یرار باب خبرت ورا یمجاب بصیرت
پوشیده ومستور غانده، الدرریمت ج ۷ ص ۷۴.



هذا کتاب فی شرح مسائل
در علم الکرامه و حقیقت
سید الشیخ محمد باقر

بعد از مطالعه و التماس علی بن ابی طالب و سایر ائمه و سایر اهل بیت
بر باب عزت و مقام حضرت پیر پیشو و ستور باشد که اقتضای آنست
تطبیق این ابن خلدون می باشد که در این واقع الله التام لما یجری فی
از تالیف حدیث و تصنیف کتاب تاریخ ابن خلدون در اعتقاد و ادوات خارج
شد علی از فضل و نال که در هر دو آن شریف و تحریف و تحریف و تحریف
بر تالیف سائل و تحریف سائل و از قول او بیج وجه تمایز جاری نمیداش
بلکه مثال واجب میداشت گفت تا میوه ستار را به جهت فعل و ارشاد
من و مثال از بروز ناطقه باز کنم و بگویم ان انما نالنا علینا ناطقه
بعد از این انما نالنا ناطقه و بعد از صدق حدیث نبوی لا تنفی الا و حق
تسلط در منصبه ظهور از بلیت که نوت که امکان گفتار است که بگویم از بلیت
گرفت که پسینا جبر و رسد حکم عزت نال که در این بی بضاعت

از او در اسناد طایفه بطریق و شاد و هم فی الامور شهورت بود که هر یک بطریق
نظری و روان سازم و از این متواله علم در تیر بیان آورم آن یار مرافق و هم صیقل
لغت در این اوقات اکار بر نال در اعلی و در این بیشتر در طایفه سنده از سنده
حالات را تو مستغفار بنمایند و در این از سنده طایفه حکم را نده و کمتر بروی سنده
انده و چند که کتاب عمده در این باب است آورده و اگر از آن که سنده
و تطویل و تکرار کنی و خلاصه در نده و اگر از آن که سنده
نال که نده و حکم را نده و بطریق شریف نال که سنده سندی خالص بود و
در این و سنده نال که در هر دو آن شریف و تحریف و تحریف و تحریف
لغتی بر اتمام سنده نمودن کتاب را به سائل مرسوم است و
مقدمه و در نده باب فائده ترتیب و لو حقه مقدمه و در بیان بعضی سائل
که واجب قبل از شروع در این علم باشد و در این شهورت بر هر نده و فضل
فضل اول در بیان سائل و سنده و طریق سائل فضل
چون چند نفر یک طایفه سائل است علم است فضل نسیم

انکه هم چگونگی امکان و عدم آن را نده و مدت بقای دلیل سنده فضل
در بیان حدیث استخراج ضمیر فضل و پسید کردن دلیل که ضمیر از آن
استخراج توان کرد و فضل و پسید کردن ضمیر فضل با مقدمه
کلیه در استخراج ضمیر فضل در بیان سنده است بر نده از نده کانت
فضل در بیان است ای عاقبت کار که فضل و پسید کردن
و در نده حدیث فضل و در بیان وقت و نده حدیث فضل
۱۲ در استخراج سندی با جمل در دلیلهای طایفه باب در دلیلهای
بیت باب در دلیلهای بیت نسیم باب در دلیلهای بیت چهارم
باب در دلیلهای بیت باب در دلیلهای بیت باب در دلیلهای
بیت باب در دلیلهای بیت باب در دلیلهای بیت باب در دلیلهای
بیت باب در دلیلهای بیت باب در دلیلهای بیت باب در دلیلهای
در نده بعضی سائل متفرقه و نده متفرقه بر این کتاب مقدمه و در بیان
بعضی سائل که در حدیث متفرقه و نده در این علم بدین سنده و در نده

فضل فضل اول در بیان سائل و سنده و طریق سائل و در بیان سائل
از تدریس علم آن بود که بدلیل غنی و تجربیات و تیسر و کلمات و کلمات
قبل از وقوع آن و اگر بر وقع بیعت و بعضی در سنده خطا و نده بهر از سنده
بر نده و در بیان امکان نده و چون در بیان امکان این نده نده و نده سنده
را نده و نده بر نده حدیث طایفه شمس انسانی بدلیل غنی و کلمات و کلمات
نایست که اگر کسی بجهت فهمی جزوی سائل کند از نده او در نده سنده
طایفه نده و سنده که در موضع امکان باز جوید و از طایفه اصد و سنده سنده
و در بیان امکان بیان بدین طریق حکما را نده و نده حکما کرده ایم و نده
از نده نده بر نده سائل کسی است که بجهت حاجتی نده نده و نده سنده
ان است که سائل از نده حدیث و طریق سائل است که نده نده و نده نده
است نده نده که نده نده سنده نده نده و نده نده نده نده
در خاطر خط و کلام سائل است و نده نده نده نده نده نده نده
سندیت در نده و نده نده نده نده نده نده نده نده نده نده

بر درجه طالع است و اگر سستی بود باشد آنکه که گفته اند می صرفت
شده و دیگر سالت و هر که ام از نفع های ذاتی و حرمی فایز باشد
از آن است که کند و دیگران اگر وقت در شده باشد نیز که کند
و دیگر سوال جنه هفتم است اگر هفتم مظهر باشد
و ستر بر درجه هفتم و دیگر هفتم باشد و اگر که بر قدر مبتصل
شود و صاحب شمع خداوند است که که دیگر سوال جنه است
هفتم و دیگر اگر در جنه است که که قبل از این مذکور شد
که سالت باید که ضمیر سالت سوال داد و دیگر که که صاحب سالت ششم
از جنه ضمیر باید که به جمال باشد که حاجت به از جنه خلق بطیبت
و ضمیر است که در دوزخ و سالت بود و باید در ضمیر بود
چنانکه چهار در دوزخ و ضمیر علت بود و هر چیزی که برای درجه
باشد وقت سالت آن ضمیر در است باشد برای این سالت
که سالت بیان کند یا ضمیر یا طایفه که این اصل بود است

بر هفت تاجان استخوان کرده اند و چهار تاجان اصول معلوم کردی و دلیل بر آنست
و مستور است از دیدن آن و کردی از این طریق احاطه بقیمت مستور بر وجه
طالع کدام که گویست تا شاید که از وقت مذکور باز غلبه سببان کند که
مشترک از غیر سببان ششم مفضلان مذکور باشد باینکه نظر کنی تا بر وجه طالع
کدام که گویست حیطه بیشتر است از آنکه گویست و آن بدین سبب است
است بعد از سبب طالع پنج سبب است و بدین و بعد از آن سبب چهار سبب است
و بعد از آن صد است سببان و بدین و بعد از آن سبب شش اول و دوم هر یک
سبب است از آنکه در نیم ضعیف بود و بعد از آن دویم و سبب و وجه و سبب
و سبب که فرود او بیند و بهر دلیلی غلبه طالع و کردی در وجه
و سبب باشد هر کدام را که گویست و بدین سبب کدام که حیطه و سبب است
بیشتر و نامزد و سبب از این سبب است و سبب است و کردی که
حیطه او کمتر است از نیم هر کدام از آن که گویست که در اصل حیطه در وجه
یا در سبب و سبب است و آن سبب است مثال طالع که در نیم

[illegible]

یازدهم که گاهی یا از بهر خوف و اگر گاهی به دلیل مصلحت بودند و در هر یک هم به ضمیر از برای
کردن یا از مال باشد و اگر در سبب به ضمیر از برای دادن و سبب است آن سبب باشد
و اگر در سبب چهارم باشد ضمیر از برای بردن و از بیاض و غایت کار و غلبا باشد و اگر
در پنجم به ضمیر از برای زنده یا کشتن و اگر در ششم به ضمیر از زنده یا کشتن
و غایت کار و دیاری و سبب است سبب ششم و اگر در هفتم به ضمیر از برای
یا از بیاض و سبب است آن برج بود و اگر در هشتم به ضمیر از برای است و خوف
و خطر بود و اگر در نهم به ضمیر از برای یا سفر و بردن و اگر در دهم
ضمیر از برای نه و سلطان و بیع و خرید باشد و اگر در یازدهم به ضمیر از برای نه
و در دهان بود و اگر در دوازدهم به ضمیر از برای نه و سلطان و بیع و خرید باشد
و شدت و پایداری یا از برای دادن و سبب است و اگر در پانزدهم به ضمیر از برای
باشد در اوج به ضمیر از برای یا کشتن یا زنده یا از زنده و مال کار یا از
بازداشتن بود و اگر در شانزدهم به ضمیر از برای یا کشتن یا زنده یا از زنده و مال کار یا از
از سلطان بود و اگر در هجدهم به ضمیر از برای یا کشتن یا زنده یا از زنده و مال کار یا از

اندرونه باشد و خداوند خاندان دیربوی نافرود دلیل کند که خداوند مسئله هم
معروف بود و رسم ستوده و اگر دلیل اندرونه باشد اما خداوند خانه
اش نافر باشد بوی دلیل کند که خداوند مسئله معروف باشد که نزد
معال ستوده نباشد و اگر دلیل اندرونه باشد و لیکن قید هر دو دلیل باشد و
صاحب خانه دیربوی نافر باشد دلیل کند که سال بد اهل و خصلت باشد
و اگر در وقت باشد و در هر دو برج چشم دلیل کند بده و یا بده زاده است
و اگر دلیل در هر دو و هم هر دو باشد دلیل کند که سال از جنس برسد
و اگر دلیل در هر دو باشد و ساقط از طالع و صاحب خانه دلیل بد دلیل نافر
باشد و دلیل کند که سال در هر دو برج بی نسبت معروف نباشد و بد حال
بود و اگر باین همه حال که اگر دویم سدی نافر باشد و دلیل کند که سال را
روزی از رنج دست خویش بیاید و روز بروز و اگر خوشی نافر بود دلیل
کند که سال بد اهل بود و بد شوری روزی روز بروز بدت او شود
و در ویش بود و اگر دلیل کوبک منتظر بود که اگر کوبک آهراق باشد

باشد و در چشم باشد دلیل کند که فرزند سال چار باشد چشم سال
از آن رکبدر است و اگر اگر کوبک دیربوی متصل است برج هفتم
محرق بود و صاحب چشم باشد و دلالت کند که از بیماری زن
محلی است و اگر اگر کوبک دلیل بوی متصل است در هر دو محرق
باشد دلیل کند که چشم وی از زبان مال است اگر سال سال سوال کند
که چرا چند سال از بیماری است بلکه بخداوند طالع و باده هر کدام که در وقت
باشد اگر کوبک دلیل گیرند و اگر هر دو ساقط باشند پس دلیل طالع در
کن بد اظرین که باراکتیم مستعدا بر وجه طالع دلیل باشد و بکار از
درجه دلیل تا درجه طالع پس اگر دلیل در برج ثابت باشد و آن برج
و تد باشد یا میل و تد هر دو درجه را سال حکم کنند و اگر در برج هفتم
باشد هر دو درجه را سال حکم کنند و اگر در برج منقلب بر هر دو درجه سو
روزی حکم کنند و در این میان چشم شمار درجه چشم بر سر
بقاطعی رسد و صاحب مسئله بیمار شود و اگر بخاین بدان درجه نافر باشد

بیم ملاک بود و اگر سدی نافر باشد بدان درجه باز کرد و از بیماری و
اگر سدی از وقت باشد یا میل او و از رنج پراک و ماه ستود بود دلیل کند
بر درازی عمر سال مولود و اگر بخشنی باز پیرت و یا سخت باشد و بد
یاد بود بود و ماه ستود بود دلیل کند که سال را اگر اندک مانده باشد
انگاه از درجه دلیل حساب کنیم تا درجه چشم و هر درجه سالی حکم کن پس
اگر ضعیف یا در برج منقلب بود و ماه ستود باشد از طالع هر دو در
ر از روزی حکم کن و اگر سال سدی اندک که از چند سال از رنج نشد بلکه که
دلیل از که ام کوبک منصرف است حساب از درجه کوبک منصرف تا درجه
دلیل شمار و هر درجه سالی حکم کن و اگر بدین درست نکرد و بکار بر آن
کوبک منصرف که اندک از ام رنج است اگر وقت طالع باشد سالهای اولی
انکوب حکم که سال گذشته است و اگر در رایل فند بود حکم بر آن کن که سالها
ضعیف از کوبک از عمر مولود گذشته و اگر بدین درست نکرد و بکار بدلیل
اند از این رنج که است چند درجه رفته هر دو درجه سالی حکم کن و اگر کسی نافر

سؤال کند مرا چه چاره خواهد بود اگر ضعیف یا بی ستود دلیل کند
بر کاتی عمر سال و سختی که بود که صاحب چشم بر دلیل نافر باشد
و شالی که صاحب کفایت در طالع مسئله خواهد بود و مانده در اینجا ابرو و انیم
مثال طالع مسئله باقیم رنج اندر وی راجع و صاحب طالع طالع
و معروف از برج منقلب و رنده با حراق و ماه ستود و خداوند طالع بزرگ
با حراق پس خداوند طالع را اندک باشد و بعد چشم شری ابطال نافر
است و بخداوند طالع نافر پس کوبک در این احراق بیمار کرد و لیکن
غیر و از آنکه درجه صاحب طالع تا درجه اندک باشد درجه است پس
دویم شمار و خداوند مسئله مانده از هر کوبک در رنج فرجه است
و اگر احراق او در برج ثابت میشد یکساعت شش سال دیگر زنده ماند و اگر
برج منقلب بود و شری نافر بود یکساعت شش روز بماند و از سالها
احوال پس سید طالع که در قیوم به صورت سستی بر وجه طالع خواهد بود
چون طالع پنج شهادت فایده چهار شهادت شرف و کبریات و چهار

و چون در خانه خودت مضاعف ساختی بیت نهالت شد و برنج سه
شمارت داند و شیک اوکت پس دلیل در این صورت عطا شود
پس نظر کردیم که سائل در این خبر نیست بانه چنانکه در خانه خودت
داشتیم که خبر نیست و احوال گذشته او بخوبی خوانده شد و چنانکه
بطاروت و عطا صاحب طالع و لیلیت که مانی خرمتر است
و چون در طالع اوست راجع تطبیق کند در کارها و کارهای بینه
اینص و شری و در سفر شقت و خوارگی شد و بیماری پیش لید بود
لکه صاحب است و در طالع است و بیماری او از نزدی خوشی باشد
و بیماری بطلان انجامه باب است در دلیلهای بیت هم اگر سائل
سؤال کند از مال اگر سائل باشد بسدی و قاعده بود و ظاهر
بود بطلان مال باید و دلیل است و اگر خوش بود باشد و اول
وقت گرفتن باشد دلیل باشد که روز بروز دولت سائل وقت گیرد
و اگر کلبه دلیل مال باقی بود و شل صاحب هم و هم است و فقر اگر

اگر در طالع بود بجهت خویش مال باید و اگر در هم بود کتب مال باید و اگر در هم
بود از دران و سفر نزدیک مال باید و همچنین تا هر اندازه طالع
و اگر صاحب طالع کیری شاید قاعده که سستی باشد بر طالع چنانکه
بگیری که در کدام خانه است مال از اینها باید و چنانکه دلیل نیز بتبار
کال و همچنین نگاه باید داشت چنانکه سستی بود از راه نند و روح
در و سیم باید و اگر در هر دو بودند از زنان و کودکان و کاروان و زیاده باید
از فقر و هم اندازه نیز غافل نشود که ایشان بود و روشی و تو انگری نهالت
تمام است پس اگر هم اندازه متعجب باشد بخت و شری و از اینخان
شش و شری ساقط باشد یا بعضی از اینها در شرف باشد و سستو
و هم اندازه در و تد باشد و لیلیت بر بقای دولت و جمع مال بسیار
که از دی بفرزندانی می رسد از شری طالعی که اگر صاحب است یا چنان
هم است و اما مد باشد در شمال مال بسیار جمع کند از خانه آن دولت
و در مکان مایه و اگر شوفاش و تهری که اگر خداوند هم در طالع

باشد و قوی حال از بسیار جای مال کرد و کنی برنج و اگر خداوند اطفال در هم
بود مال برنج و قوت است و اگر سستی در برنج هم باشد یا صاحب
دی سستی ناظر باشد بدوستی دلیل بود و یافتن مال و بهتر آن بود که
ایشان قبول باشد پس اگر آن سست ناظر که باکریم صاعده باشد دلیل کند
که مال بسیار باید و بداند که برجهای که دلیل است و است بود و از سست بر
عقرب است چنانکه این برجهای که صاحب طالع در این خبر
باشد یا قمار و کتب و نیز در این برجهای باشند و لیلیت بر آنکه سائل
سراش کند و بخت شده بود و برجهای که تراکری دهد و در سست
و جدی و برجهای که مال دهد و باز سست و از است و نیز آن و اگر آن
برجهای ضعیف باشند و خوش طبع است بر تنگی معاش و رفیق آنچه در
دست باشد و اگر سست باشد و لیلیت بر تراکری و سست است اما
این برنج که مال دهند و باز سست و از سست و عقرب است است
اگر بر سست که این مال حاضر شود چندان باشد بگر و با صاحب طالع

هر کدام که قوی تر باشند بقوت ذاتی یا عرضی دلیل عدد مال باشد پس
اگر در جایگاه بد باشد یا در هر دو بیت در هم پایت مد باشد یعنی مثلاً
عطیه صغری خود چنانکه و اگر در مثله خود بود این عدد یعنی عطیه صغری
را در دفتر بکشند و اگر در شرف بود در صغر بکشند و اگر در خانه
خوب و داند و یعنی عطیه صغری خود در هر از رز بکشند و همچنین است
و تیس بر کوبی که دید بود و اگر در موط باید مال بود مال بقدر عطیه
صغری او بود و اگر در مثله یا در خانه یا در شرف خود باشد بر سست
که مذکور شد و اگر دلیل راجع باشد آنچه بدینمه از آن کم کند و اگر
مخفی بود هیچ نیابد و اگر بعد از شش چهارده در هر دو دولت آن
کم میکند و چنانکه سست ناظر بطلان باشد یا ده کنند و نظر بخان
کم کند و چون اینها معلوم شد اگر پرسند که این مال از چه بگذر و اصل
اید اگر سستی که صاحب طالع بر نظر است اگر در طالع است یا هم
آن مال از دست رنج خویش است پس اگر آن برنج آشتی بود مال

از تبارت باشد وانی بران قیاس کند که در هیچ هم نمی باشد و نیز
 ناظر باشد از جای کسی بگر بکند و اطلاع اگر ناظر بودیم اسناد یا گاه
 یا بکند او نه هم اسناد یا بیشتر و دیگر که مال باید در آن مال بزرگ
 باید که تمام اسناد از آن بود یا بیشتر یا کمتر یا در وقت
 اگر سزا کند که جنسی میفرودش و حاجی و او یک است اگر تهر
 زاید از آن بود و در آن است و فوق از آن دلیل که آنی در اول کار است
 و اگر مال قمر بفرات است و دیگر کسی و از زانی است فرستاد
 مال به تبارت از تبارت دلیل از عطا میاید بر دل آید از وقت
 وانی و حوضی و طایع یا گاه او و تهر بچین جنس صاع بود در شل
 و زاید بود و در و در و پس اگر مال کانی فرستد به تبارت
 نایق طبع و او نظر که عطا و تهر و در جانه و در جانه خانه
 یا زود هم اگر قمر بفرات و متصل بود از عطا یا گاه بود و در هیچ از عطا
 بود و در هر قمر ناظر بود یا در جانه یا زود هم و است بزرگ وانی و بسیار

شدن مال بود و تبارت اگر قمر بفرات است و در آن متصل بود و در آن
 بری باشد همین حکم و او اگر بفرات این باشد دلیل بران و تبارت
 بود اگر پرسند کسی و آن شود یا نه اگر صاحب طالع و صاحب هم به متصل
 باشد و دلیل بر عیبت و اگر قمر بفرات است و تبارت طالع باشد و زاید در
 روز و عطا و تبارت بر ناظر باشد بهر چه که خود خود را در بهای و
 می کند اگر پرسند که این است طالع دارم یا نه و تهر اگر صاحب
 طالع و قمر و تبارت مال باشد و تهر بچین جنس صاع باید داشت
 و در غیر این حال باید فرخت اگر پرسند که این تهر بچین جنس صاع
 یا تبارت صاحب طالع و صاحب هم و تهر هر کدام که وقت
 میسر باشد وکی دلیل است پس کرد دلیل از ساقط میروند کند
 یا بگر کسی تهر بچین که در و تهر یا در تهر وانی باشد و است اگر تهر
 فروخته شود اگر در مال و تهر باشد میانه بود و در تهر وانی و اگر در تهر
 و تهر یا مال و تهر باشد ساقط میروند یا بگر کسی تهر بچین جنس صاع باشد

دلیل کند که در تهر فروخته شود و مسئله اگر پرسند که تبارت مال او تهر
 و از چه جای باشد بگر تبارت که بگر که دلیل بر تبارت است یعنی تهر
 و تهر از کدام تهر بچین و تهر از کدام خانه تهر بچین تبارت مال
 تبارت از آن تهر بچین باشد که تهر تهر بچین اگر تبارت مال
 بود یا خداوند طالع باشد دلیل کند که تبارت مال تبارت مال باشد و اگر
 تهر از تهر تهر باشد یا خداوند تهر تبارت مال تهر تهر تهر تهر
 کند و اگر تهر بود از تهر و تهر و تهر تهر تهر تهر و اگر
 تهر و طالع باشد یا خداوند تهر تهر تهر تهر تهر تهر و اگر تهر
 و تهر تهر تهر تهر مسئله اگر تهر تهر تهر تهر تهر تهر
 تهر تهر تهر تهر اگر طالع تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر
 اگر دلیل مال از تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر
 که تبارت مال تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر
 دلیل کند که تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر

باشد و دیگر که تبارت و تهر بچین تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر
 ناظر باشد بچین تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر
 مسئله اگر کسی سوال کند که در تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر
 طالع بچین تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر
 از سلطان یا از تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر
 تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر
 باید از سلطان پس اگر این تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر
 تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر
 غیر اینها باشد که تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر
 بعد از آن تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر
 تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر
 تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر
 که دلیل مال بود و عطا صغری تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر تهر

عطیه صغری افغانی در کمال و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 در کمال و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 صغری از هر جهت شایسته و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 در هر باب شایسته و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 استنباط شده و در آن باب نیز اگر کسی مثل و در هر باب
 سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 منم زیدمانه از اسطرلاب شایسته و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 در جبهه در جنوب و در جبهه در جنوب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 اسطرلاب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 و در هر باب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 که صاحب طالع و در هر باب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 نگاه کردیم که صاحب طالع و در هر باب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 فوئیت و در خانه و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری

| | | | |
|---|---|---|---|
| ع | ع | ع | ع |
| ع | ع | ع | ع |
| ع | ع | ع | ع |
| ع | ع | ع | ع |

کردیم و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 محمدی باشد و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 برادران و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 و اتصال این یکدیگر و در هر باب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 اینها که عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 کند بر مصالح حال برادران و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 یا بخش و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 بهر سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 از یک پدر و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 پس اگر برسد که حال برادران و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 نیکو باشد و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 که یکدیگر و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 شایسته و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری

باشد و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 باشد و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 و در هر باب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 و اگر صاحب سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 پس اگر در آن برج راجع و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 و در هر باب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 شایسته و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 و شایسته و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 و در هر باب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 اتصال یا جمع آنرا و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 جز این باشد و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 بهر جهت و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 و در هر باب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری

باشد و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 برادران و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 متصل باشد و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 و اگر بر شایسته و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 و صاحب سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 دلیل کند که برادران و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 بطالع برادران و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 باشد و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 رسد و در هر باب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 باشد و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 رسد چنانکه و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 گرفته و از اسطرلاب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری
 سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری سبب و عطیه صغری

| | | | |
|---|---|---|---|
| ع | ع | ع | ع |
| ع | ع | ع | ع |
| ع | ع | ع | ع |
| ع | ع | ع | ع |

با تمام آنکه کند که را فرزند نیست یا نه بطریق که در مسئله سابق ذکر کردیم
 نظر کنند مسئله اگر زن یا نحو بر سوال کند که را فرزند که نباشد
 عیال زن است یا نه بگو اگر خداوند طالع خوش باشد و او خوش
 و پرستنده و در پیش عیال نه است و اگر نائل زن بود که صاحب طالع
 خوش بود و او نیز خوش بود و صاحب نعمت هم سعید باشد عیال زن
 باشد تا همیشه در سر طاعت و شکر و راه و زهره دلیل زنند و اوقات
 و لذت می باشد اگر پرستنده زن بود خداوند طالع و لذت زن بود و خداوند
 به نعم و لذت می باشد و صاحب نعمت با ماه و زهره و لذت زن باشد پس
 بگو اگر دلیل مرد ضعیف باشد عیال زن بود و اگر دلیل زن ضعیف
 بود عیال زن باشد مسئله اگر سوال از راستی کند که خداوند
 طالع و خداوند به نعم و قمر کی از اینها در چشم باشد تا در بر سر او باشد
 که اندر وندی بود یا خداوند طالع مستحق کی معقول شود یا قابل تیر
 قمر ستاره سعد بود دلیل بود بر راستی و اگر خداوند به نعم در طالع او را

است اما خانه که خداوند خانه فرزند وندی بود بر راستی در دست بود که
 خداوند چشم در مقارنه سخن باشد زیرا تا نام نشود اگر صاحب بر حق و
 خوش در مقارنه سخن نباشد باز تا نام رسد و اگر صاحب چشم خوش
 باشد بجز یاد خانه باشد که ضعیف باشد بلایت بر سر او زنند و قمر
 و خداوند سلامت نیز ترکیب سازد و در این باب اگر قمر غلبه زن باشد و مالک
 بود بر سر دلیل با هر فرزند بود اوقات زن و همچنین اگر بر سر مالک باشد
 و زهره در جایگاه بر باشد خانه در عیال پس طالع هر است و اگر طالع
 بر سر صاحب زن بود یا در طالع هر که گلبعد بود دلیل است که در شکم دو
 فرزند بود اگر صاحب طالع و صاحب چشم و ماه هر سه قمر کمال باشد حکم بر
 تمام شدن فرزند کند مسئله چنانچه شخصی کرده بداند که در کمال
 هر است اگر پرستنده که فرزند در شکم است که چند است از مقاب
 چشم و سر و صاحب است هر کدام که اگر کی بر سر و صرف باشد دلیل
 بود اگر اصراف از مقارنه بود نگاه بعد از تلبیس ماه یا ستاره بود

و اگر اصراف از نشی و ربع بود چهار ماه یا پنج ماه بود و اگر اصراف از نشی
 بود هفت ماه بود و دیگر بگو اگر در ربع هفتم تا خداوند خانه هفتم
 و جلد صحت و هر سی در ربع یکماه بعد و هر ربع از ربع هر که باشد هر ربع
 بگو در ربع که نه هر ربع که هر فرزند که ماه و زهره و اوقات قدر است که
 بگو در شکم ماه است مسئله اگر سوال کند که بگو در شکم نه است
 یا نه بگو که این از من است چنانکه خداوند میفرماید و يعلم نافی الاجا
 این دلیل و احوال است که غیر از مذکور دیگر نداند و اما بطریق و ابرخس
 در این باب خود گفته اند و بنجان است و مثل این بر سر غلی و است و ابر
 بر و فی متابعت و بر روی کرده اند و فانی را گفته اند و کرمی است و بنی
 اطلاق بتری بنابر کلماتی انداخته اند این را چون چند کلمه گفته اند
 پس اگر پرستنده که این بگو نه است یا نه بگو خداوند طالع و خداوند چشم
 اگر در ربع نه باشد بگو و اگر در ربع ماهه بود دختر باشد باز
 بگو بطلان اگر شرفی بود فرزند باشد و اگر مرغی بود دختر باشد

باشد و دیگر بگو بر سر از ربع صاحب خانه ماه و زهره و طالع بر روی
 بیرونی و از طالع سر بیگن و اگر سه ربع بر سر باشد بود و اگر در ربع ماهه
 باشد و دختر بود و شب از ربع ماه یکماه تا در ربع صاحب خانه ماه و زهره و طالع
 بر سر از ربع صاحب طالع و دیگر از اینها صاحب طالع و صاحب چشم که هر ربع
 مذکور باشد نه باشد و اگر در ربع نه است بود دختر بود و اگر کی در ربع مذکور کی
 در ربع نه است بود بگو بفرما بگو نام طالع است حکم از روی کن مسئله
 اگر پرستنده که ولادت بر سر باشد یا شب بگو بطلان و صاحب طالع و خداوند
 سلامت و قمر و کی که در طالع باشد اگر کی از اینها که قمر باشد یا نه
 نه بر سر باشد ولادت بر سر باشد و اگر در ربع شبی باشد یا شب باشد
 و اگر شبی در ربع نهاری و شبی در ربع شبی باشد هر کدام که قمر باشد
 حکم از این باشد و باین هم نگاه کن بگو از ربع چشم تا در ربع صاحب
 چشم و در ربع طالع بر روی افزای و از طالع بگو که کی پرستنده بگو اگر
 بر سر از ربع نهاری و بگو باشد و اگر بر ربع شبی است یا شب و دختر

باشد مسئله اگر پرسند که چنانکه گفته شد بکار بیاوریم
یا برنج یا صابون چه کنیم که آنوقت وضع حد باشد و اگر آب
یا برنج از صابون چه کنیم که بکار صابون است و ماه ناکه آن کنند
با صابون آنوقت وضع حد باشد و هر وقت که سدی بیست و نه
انصال کند وقت لا بد باشد یا هر وقت که سدی بیست و نه
رسد ولایت باشد و در این باب نیز شالی که نیم حیثان شالی
که در حد درام باشد ارتفاع کنیم و نویسیم طالع برین سال شد چون
صدادنه خانه چهارم در طالع است و قدر در طالع و طالع
که حد باشد و چون سراسر از هر طرف است بنظر پرس کفیم
که چه نامه است پس پرسید که نه باشد یا ماده چهارم صدادنه طالع در ربع
بود صدادنه چهارم نیز در ربع طالع کفیم و هر باشد پس پرسید که بار نام
باشد چهارم صابون در ربع و شش صاحب طالع در طالع
ولیکن قمر در و نه غار بعد در ربع چهارم است که نیراه او است

| | | | |
|--------|--------|--------|--------|
| در ربع | در ربع | در ربع | در ربع |
| در ربع | در ربع | در ربع | در ربع |
| در ربع | در ربع | در ربع | در ربع |
| در ربع | در ربع | در ربع | در ربع |

و در روی میزان داشت که افع است کفیم محمد است که دفع عمل وقت
مفوت است و چهارم در ربع طالع و شش واقع شود و حکام دست
آمد مسئله اگر سوال از رسول کند بکار بیاوریم که خداوند چه کنیم
سوال است و قمر از او دان که بکار که خداوند چه کنیم و سراسر در ربع
معنی او پیام بعد پس چهارم صدادنه طالع و سراسر در ربع طالع
بأن حکم کن که رسول بمقتدر رسیده و اگر مصرف بانی حکم بر آن
رسد کن و اگر صدادنه چهارم طالع است و در ربع طالع
باشد و در این نیز شالی که نیم حیثان و در ربع طالع
و نمودن آب نصف طالع که ششم در ربع طالع و ارتفاع کرد
و طالع برین صورت یافت چهارم مصرف بود شش و سراسر
راجع بود کفیم و سراسر در ربع طالع و سراسر در ربع طالع
که کی خله آنکه که در ربع که صاحب طالع بود و در ربع طالع
و سراسر در ربع طالع که شش در ربع طالع کفیم که نام سراسر

| | | | |
|--------|--------|--------|--------|
| در ربع | در ربع | در ربع | در ربع |
| در ربع | در ربع | در ربع | در ربع |
| در ربع | در ربع | در ربع | در ربع |
| در ربع | در ربع | در ربع | در ربع |

در شش خله آنکه و چنان شد مسئله یعنی شالی دیگر سال که حکام از آنکه
او در شش بود شش از او شش در ربع طالع و شش در ربع طالع
بیاد و یا نه ارتفاع کرده شد و در ربع طالع بر مظهر ارتفاع که شش
دارد و در ربع طالع به صورت است شد کفیم که چهارم در ربع
مصرف شده رسول از آنکه که بود باز شش و در آنکه صاحب طالع
طالع است کفیم که رسول آمده یا در این روز خله رسیده و چون شش
در طالع شش کفیم در ربع طالع که در ربع طالع و در ربع طالع
و این سوال در ربع طالع است چهارم شش طالع المبارک مسئله
بود وقت عصر در سوال از نامه و مکتوب چه کنیم یا نامه آمده باشد و یا
که به نامه در این نامه چه نوشته شده و در ربع طالع و در ربع طالع
طالع در ربع طالع که شش در ربع طالع و در ربع طالع که شش در ربع طالع
مصرف است دلیل آنست که نامه در ربع طالع و در ربع طالع که شش در ربع طالع
پرسید و صدادنه سراسر در ربع طالع که شش در ربع طالع که شش در ربع طالع

و سراسر و در ربع طالع و در ربع طالع که شش در ربع طالع که شش در ربع طالع
و اگر شش در ربع طالع که شش در ربع طالع که شش در ربع طالع که شش در ربع طالع
آن شش بود چنانکه است سراسر طالع و شش در ربع طالع که شش در ربع طالع
قر بنظر هر سستی طالع بود در نامه خرقی باشد و نظر و شش طالع
بعد و بکار که از آن روی یا ما هر اتصال و افراف ربع بود با مقابل
و بعد بعد که از آن نامه شش در ربع طالع که شش در ربع طالع که شش در ربع طالع
مصرف است که از آنکه مصرف بود در ربع طالع که شش در ربع طالع که شش در ربع طالع
طالع آمده باشد یا از ربع طالع آمده باشد و اگر ماه از شش مصرف بود
از شش بمقتدر آمده باشد و اگر ماه مصرف از آنکه شش در ربع طالع
آمده باشد و اگر از طالع مصرف بود از ربع طالع که شش در ربع طالع که شش در ربع طالع
آمده باشد و اگر ماه با طالع از ربع طالع که شش در ربع طالع که شش در ربع طالع
حدیث سراسر در ربع طالع که شش در ربع طالع که شش در ربع طالع که شش در ربع طالع
دلیل نامه و غیر از آن در ربع طالع که شش در ربع طالع که شش در ربع طالع که شش در ربع طالع

از مقابل انساب و بر آن بعد که این بار
 بود پس خواستیم که بدایم که این بار که ببرد نگاه کردیم تا ماه که دیدیم
 باطله که در آن کند دیدیم که در شانزده روز دیگر در آن میگردید که غنیمت شایسته
 روز دیگر از عمر چهار ماه و دهم ادویه مثال دیگر طالع ایران باقیم و صاحب
 طالع نهم بر سر شمع است و انساب هم است اسلحه از خانه چهار روز قبل
 اندر رفت که غنیمت خیر از چهار است و خواستیم که بدایم که این بهاکیت
 باقیم صاحب طالع در از دهم که غنیمت این چهار بنده است یا بنده غنیمت
 و لیکن از آنکه بر نهمه شریف و گوشت شریف و دیل و دیل و دیل و دیل که غنیمت که این
 چهار صاحب است از آن که در نهمه باقیم است که غنیمت که این چهار صاحب
 است و از آنکه عطسه در شرف است مقدار نهمه از دهم و نهمه است و از آنکه
 ریح از ناه مضروب است و از عورت است که غنیمت این چهار صاحب است
 و از آنکه صاحب طالع شمع افشا بعد که غنیمت که چهار صاحب است و شرف
 رسید پس خواستیم که بدایم که این چهار صاحب است یا بنده که غنیمت

تا ماه بخش میگردید پس ما را این پنج غنیمت چون پنج دیگر که بدایت
 شریف است و دیدیم که کس پنج بهتر باشد و خواستیم که بدایم که پنج
 روز بهتر کرد و صاحب طالع از نگاه کردیم متصل بر چند روز پس
 میان نهمه و نهمه و نهمه و نهمه چهار روز دیگر چهار بهتر باشد و در او
 نگاه کرد و چهار و کارش و شرف و نهمه و نهمه که در نهمه و نهمه و نهمه
 مضروب است و شریف و شریف و میان نهمه و شریف و نهمه و نهمه
 که غنیمت و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 و صاحب طالع در طالع از شرف باشد دیدیم که این چهار صاحب است
 و چون ما را این پنج غنیمت از انساب مضروب و انساب در خانه خود دیدیم که
 که این چهار از نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 نگاه کردیم صاحب طالع تا که متصل شد غنیمت عطسه و نهمه و نهمه
 عطسه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 دیدیم که غنیمت پس چنان که غنیمت که این چهار از نهمه و نهمه و نهمه و نهمه

که نفع بر نفع یا بنده صاحب طالع است به نهمه از نهمه و نهمه و نهمه
 و شریف می بود که آن روز غنیمت است بهتر کرد و بدان که به نهمه و نهمه
 می بود و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 دیدیم که چهار صاحب طالع در نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 از نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 در روز چهارشنبه غنیمت شهر رمضان المبارک الف و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 چهار سوال کردند از نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع
 به نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 به نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع
 نگاه کردیم این چهار صاحب طالع غنیمت بود است از آن که نهمه و نهمه و نهمه
 و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 عزت باز نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه

| | | | |
|------|------|------|------|
| دولت | دولت | دولت | دولت |
| دولت | دولت | دولت | دولت |
| دولت | دولت | دولت | دولت |
| دولت | دولت | دولت | دولت |

که به نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 در این نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 از آنکه نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 که این بار نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 که غنیمت از نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 طالع و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 پس بر نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 شریف و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 صاحب نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه
 و از آنکه صاحب طالع نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه و نهمه

خوب باز آید بطبع خوش اگر در طالع خوش باشد و در ششم سید کریم را در
 کشت و اگر ماه مضروب باشد اگر سید و هیچ کوب انتقال نداشته باشد اگر
 نشان کشت و اگر ماه مضروب بود از شکر و انتقال نداشته باشد که سید
 بکشد و اگر ماه مضروب بود از زکلی و متصل باشد به شش او و بکشد و اگر
 در وسط است اما کس بود یا خداوند وسط است اما او یا خداوند خانه
 و یا اثنای شش بود و صفت بده برسد و اگر اثنای با خداوند خانه
 در شش بود و شش در شش بود خداوند سید بود و اگر در شش بود
 برود نیاید و اگر ماه در شش بود و شش در شش بود سید بود و اگر در
 خانه ماه در شش بود و خداوند خانه اثنای بود و بکشد و او را سید بود
 سید بود و اگر ماه در شش بود و خداوند خانه ماه از شش متصل و طالع
 منفک که بکشد باز آید و اگر ماه باطل بود و بکشد بر سید بود و اگر در
 بود و اگر در شش بود و بکشد که سید باشد و اگر ماه اندر بود و خداوند
 شصت و دو که سید بود از شش برود و نرفته باشد و آن کوب که

سبب که ماه خداوند طالع و شصت و دو که سید است و بکشد که سید بود و از شش برود
 برود و نرفته اند و از آن سبب ماه از شش مضروب و با اثنای متصل و بکشد
 که نفع باز آید بطبع و بدان سبب که خداوند خانه شش است و ماه از شش
 و شش است سید و بکشد که خداوند که سید خوش خلق باشد و شصت
 که بمانیم که نالی باز آید که سید که ماه که شش که در کشت باز آید
 بود پس در شش بود و سید در شش بود و بکشد که سید بود و شش بود
مثال دیگر هم او که سید که طالع که سید سلطان می ششم و خداوند طالع ماه
 و ماه در شش ششم از کوبی متصل بطالع از مقابل و عطا سواد طالع
 پس عطا سواد و بکشد که این سید است و از آنکه در شش ششم و اتصال
 ماه بطالع است و عطا سواد نیز شصت و بکشد که سید بود و شش
 مشرق رفته باشد و از آنکه عطا سواد است از طالع و خداوند شش
 عاقبت و سید چهارم که سید و بکشد که این که سید بدت و باز نیاید
 زیرا که خداوند خانه ماه نیز از شش است و خداوند است نیز در شش
 است و نیز شش ششم است اگر خداوند است اندر و در شش بود
 و بکشد که این سید و از آنکه اتصال ماه از مقابل است و بکشد که سید

در شش متصل است و آن کوب که صاحب طالع در شش است اگر این هر که در
 طالع یا در اول صاحب یا در وسط است یا در اول اثنای یا در اول صاحب
 صاحب طالع بکشد که سید از شش برود و نرفته باشد و اگر این هر که در
 در مقابل اول است یا در شش که سید بود و اگر سواد سید بود و از شش برود
 رفته باشد و بدان سبب که سید که در شش است و سید که در شش است و
 طالع باشد که سید در وسط شش باشد و شش که در شش است و سید
 که سید در شش است و سید که در شش است و سید که در شش است و سید
 دیگر که سید این شش که در شش است و سید که در شش است و سید که
 ماه در شش است و سید که در شش است و سید که در شش است و سید که
 جنوب که سید این شش که در شش است و سید که در شش است و سید که
 لکافیه است **مثال** طالع شش که در شش است و سید که در شش است و سید که
 از شش و متصل با اثنای از آن که ماه در اول شش است اول با شش که
 و از آن سبب که طالع شش که سید است می نماید که سید که در شش است و آن

ان با آنکه سید و در شش که سید است و بکشد که سید بود و از شش برود
 و شش که سید و خداوند شش و خداوند خانه شش است و اتصال ماه بطالع
 و عطا سواد سید و از شش سید و خداوند شش و خداوند خانه ماه
 راجع بود و سید که در شش است و سید که در شش است و سید که در شش است
مثال هم او که سید که طالع که سید سلطان می ششم و خداوند طالع ماه
 و ماه در شش ششم از کوبی متصل بطالع از مقابل و عطا سواد طالع
 پس عطا سواد و بکشد که این سید است و از آنکه در شش ششم و اتصال
 ماه بطالع است و عطا سواد نیز شصت و بکشد که سید بود و شش
 مشرق رفته باشد و از آنکه عطا سواد است از طالع و خداوند شش
 عاقبت و سید چهارم که سید و بکشد که این که سید بدت و باز نیاید
 زیرا که خداوند خانه ماه نیز از شش است و خداوند است نیز در شش
 است و نیز شش ششم است اگر خداوند است اندر و در شش بود
 و بکشد که این سید و از آنکه اتصال ماه از مقابل است و بکشد که سید



و اگر در پنج آبی بود کرش از طوبی بعد و نامی می باشد و اگر در پنج آبی
 بود از صغیر سخته بود و اگر در پنج بار بود از خون سخته بود و اگر خداوند
 طالع در دست است و به تعبیر خداوند هشتم کرش از افعان طای
 بلند بود و اگر خداوند هشتم در هشتم کرش بر زبان بود و اگر در پنج
 هشتم عقرب یعنی آن اول از ده داده اند و اگر خداوند اندر هشتم باشد
 کرش از شیر و پلنگ و سیاح بود و اگر خداوند هشتم در پنج کرش و در پنج
 در عقرب کرش از دلفان بود و اگر در عقرب و اگر کتاب از پنج
 پند کرش از خشم بود و اگر در پنج کرش آبی شد کرش از
 سوختن بود و اگر خداوند پنج هشتم رنر باشد و او خوش باشد
 نانش دارد و پندد و اگر خداوند هشتم عطا بود و کرش از سب
 بنده گان بود و اگر خداوند هشتم شتر باشد کرش از سبیل بود
 و از بزرگ جتن مرده شد مسئله اگر خداوند هشتم عقرب
 از دعو سر بود و اگر در رنر باشد از دعو کله و اگر در پنج بود کله و اگر در

اگر در دست بود و اگر در طالع بود از نر و سینه بود و اگر در دست بود از پشت
 که بود و اگر در سبیل بود از شکم و دعو بود و اگر در زبان بود از زبان که بود و اگر
 و عقرب بود از نر و سینه بود و اگر در دهن بود از دهن و اگر در دهن بود از دهن
 از زبان بود و اگر در دهن بود از دهن و اگر در دهن بود از دهن مسئله
 فی المیزان است اگر خداوند طالع و کره که در کرم تر باشد و بطالع نام طویل
 میراث بود و اگر دلیل که خداوند هشتم سبیل بود میراث بود و اگر دلیل که خداوند
 صاحب هشتم بر سبیل سبیل شد میراث باشد یا پس دیگر صاحب طالع
 و باه که دلیل بر سبیل بود و بعد از پنج هشتم که دلیل بر میراث بود و اگر خداوند
 هشتم سبیل بود و خداوند طالع یا باه بآن در طالع باشد یا سبیل باشد میراث
 باید و اگر خلاف این باشد میراث باید و اگر در هشتم سبیل باشد یا سبیل باشد
 طالع یا باه بر افعان بود یا نقل از نر یا جمع از نر میراث باید و اگر در خلاف
 این بود باید و اگر خداوند پنج هشتم سبیل بود یا صاحب طالع یا باه یا افعان
 داشته باشد بخلاف عدالت بر سبیل یا سبیل یا سبیل و معصوم است

در هشتم است کرش از نر و سینه بود و اگر در دست بود از پشت
 که بود و اگر در سبیل بود از شکم و دعو بود و اگر در زبان بود از زبان که بود و اگر
 و عقرب بود از نر و سینه بود و اگر در دهن بود از دهن و اگر در دهن بود از دهن
 از زبان بود و اگر در دهن بود از دهن و اگر در دهن بود از دهن مسئله
 فی المیزان است اگر خداوند طالع و کره که در کرم تر باشد و بطالع نام طویل
 میراث بود و اگر دلیل که خداوند هشتم سبیل بود میراث بود و اگر دلیل که خداوند
 صاحب هشتم بر سبیل سبیل شد میراث باشد یا پس دیگر صاحب طالع
 و باه که دلیل بر سبیل بود و بعد از پنج هشتم که دلیل بر میراث بود و اگر خداوند
 هشتم سبیل بود و خداوند طالع یا باه بآن در طالع باشد یا سبیل باشد میراث
 باید و اگر خلاف این باشد میراث باید و اگر در هشتم سبیل باشد یا سبیل باشد
 طالع یا باه بر افعان بود یا نقل از نر یا جمع از نر میراث باید و اگر در خلاف
 این بود باید و اگر خداوند پنج هشتم سبیل بود یا صاحب طالع یا باه یا افعان
 داشته باشد بخلاف عدالت بر سبیل یا سبیل یا سبیل و معصوم است

در هشتم است کرش از نر و سینه بود و اگر در دست بود از پشت
 که بود و اگر در سبیل بود از شکم و دعو بود و اگر در زبان بود از زبان که بود و اگر
 و عقرب بود از نر و سینه بود و اگر در دهن بود از دهن و اگر در دهن بود از دهن
 از زبان بود و اگر در دهن بود از دهن و اگر در دهن بود از دهن مسئله
 فی المیزان است اگر خداوند طالع و کره که در کرم تر باشد و بطالع نام طویل
 میراث بود و اگر دلیل که خداوند هشتم سبیل بود میراث بود و اگر دلیل که خداوند
 صاحب هشتم بر سبیل سبیل شد میراث باشد یا پس دیگر صاحب طالع
 و باه که دلیل بر سبیل بود و بعد از پنج هشتم که دلیل بر میراث بود و اگر خداوند
 هشتم سبیل بود و خداوند طالع یا باه بآن در طالع باشد یا سبیل باشد میراث
 باید و اگر خلاف این باشد میراث باید و اگر در هشتم سبیل باشد یا سبیل باشد
 طالع یا باه بر افعان بود یا نقل از نر یا جمع از نر میراث باید و اگر در خلاف
 این بود باید و اگر خداوند پنج هشتم سبیل بود یا صاحب طالع یا باه یا افعان
 داشته باشد بخلاف عدالت بر سبیل یا سبیل یا سبیل و معصوم است

| | | | |
|------|-----|------|-----|
| طالع | کره | سینه | دست |
| طالع | کره | سینه | دست |
| طالع | کره | سینه | دست |
| طالع | کره | سینه | دست |

فردی که در ایامی طالع بد باشد سفر ببرد و بداند که در آن روز
 سفر کرده و اگر ستم سفر ببرد آن سفر ببرد یا نه دلیل کند که وقت
 او طالع بد باشد **مسئله** نظر کند که در آن ایامی سفر ببرد یا نه
 معروف باشد سفر کرده و اگر ماه صرف بود از آن سبب فرقی نماند و از
 ستم بر هر حال از آن سبب که در آن وقت سفر ببرد یا نه
 و اگر از آن سبب سفر ببرد آن سفر کرده و اگر از عطا صرف باشد
 از هر طریقی که باشد و همچنین اندر آن حال که در آن وقت سفر ببرد
مسئله اگر پرسند که سفر ببرد یا نه در آن وقت که در آن وقت
 ستم و عطا ستم باشد و اگر ستم باشد روز سفر کرده باشد
 و اگر عطا ستم باشد آن که در آن وقت سفر ببرد **مسئله**
 اگر پرسند که طالع بد باشد سفر ببرد یا نه در آن وقت که در آن وقت
 طالع اگر ماه باشد از آن سبب که در آن وقت سفر ببرد یا نه
 خوش باشد و اگر سفر ببرد و اگر در آن وقت سفر ببرد و اگر در آن وقت

در مسئله احوال سفر ببرد که اگر ماه باشد آن سفر ببرد که اگر ماه باشد
 خوش باشد آن سفر ببرد که اگر ماه باشد آن سفر ببرد که اگر ماه باشد
 میان ایشان که دلیل نیکی سفر باشد در آن سفر ببرد یا بد باشد و اگر
 بطالع اگر بد باشد یا بد باشد در آن سفر ببرد یا بد باشد و اگر بد باشد
 در آن سفر ببرد یا بد باشد در آن سفر ببرد یا بد باشد و اگر بد باشد
 اگر پرسند که در آن سفر ببرد یا بد باشد در آن سفر ببرد یا بد باشد
 خوشی بودیم سفر ببرد و اگر در آن طالع یا ماه یا آن خوشی بودیم
 و شکیس دلیل کند که در آن وقت سفر ببرد یا بد باشد و اگر بد باشد
 و اگر در آن وقت سفر ببرد یا بد باشد در آن سفر ببرد یا بد باشد **مسئله**
 اگر پرسند که در آن وقت سفر ببرد یا بد باشد در آن سفر ببرد یا بد باشد
 ستم در آن سفر ببرد یا بد باشد در آن سفر ببرد یا بد باشد و اگر بد باشد
 خوشی بودیم سفر ببرد یا بد باشد در آن سفر ببرد یا بد باشد و اگر بد باشد
 در چهارم باشد در وقت باز آمدن آن سفر ببرد یا بد باشد و اگر بد باشد

از درجه طالع تا درجه دوازدهم از آن درجه ستم تا درجه عطا ستم
 اندرین فاصله مقبول بود و اگر ستم بود و اگر عطا ستم بود و اگر ستم بود
 خوشی سفر ببرد یا بد باشد و اگر در آن طالع یا ماه یا آن خوشی بودیم
 توان کرد و اگر صاحب ستم بود در آن سفر ببرد یا بد باشد و اگر بد باشد
 ماه یک یکی ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود
 حضور دل و یک یکی ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود
 با درجه یازدهم یا درجه چهارم باشد آن سفر واقع شود و اگر دلیل که
 اتصال یک یکی ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود
 سفر واقع شود **مسئله** اگر پرسند که در آن سفر ببرد یا بد باشد
 یا سفر کرده و اگر بد باشد ستم سفر اگر ماه صرف باشد از آن سبب که
 و ستم در آن سفر ببرد یا بد باشد در آن سفر ببرد یا بد باشد و اگر بد باشد
 که ستم یا ستم بود و اگر ماه صرف بود و اگر ماه صرف بود و اگر ماه صرف بود
 بود از آن زمان که ستم بود یا بد باشد یا بد باشد و اگر بد باشد

از درجه طالع تا درجه چهارم از آن ستم تا درجه عطا ستم و اگر ستم
 از چهارم تا ستم از آن ستم تا درجه ستم تا درجه عطا ستم تا درجه
 و ستم ستم تا درجه ستم تا درجه عطا ستم تا درجه ستم تا درجه
 تا درجه طالع باشد و اگر ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود
 که سفر ببرد یا بد باشد و اگر ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود
 بود یا یک یکی ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود
 باشد و اگر ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود
 که در آن ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود
 در طالع باشد و اگر ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود
 طالع یا ستم ستم معادل صاحب ستم بود و مقام باند ستم سفر
 نیک و همچنین اگر چهارم یکی ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود
 مادامیکه آن کوکب از آن ستم نرسد و اگر ستم بود و اگر ستم بود و اگر ستم بود
 اگر در چهارم از آن ستم بود دلیل کند که آن سفر ببرد و چهارمین از درجه

پنج راجست ایلی کند که بر سنده از این سفر زو بر آید بی آنکه طالع بر آید
 مثالی دیگر هم بود که طالع مغرب میسوم و نوره اندر طالع بریز
 نهان از چهار یک سلسله ایلی کند بر سفر و خداوند طالع اندر و ط
 آسمان و یا ششم و نعل و نایل از وسط آسمان و لیست بر سفر و چهر ماه اند
 چهار یک نایل طالع ایلی تمام کند لیکن از آن بر جبهه ماه مغرب از یک
 زعفر و نعل اندر چهار یک سلسله ایلی کند که سفر بر طرف نشود
 پس نگاه کردیم که طالع او چون شود اندر آن سفر از آن بر یک سفر از ششم
 است و ماه اندر پنج شرف و نوره بر چه شرف ایلی کند که خداوند سلسله
 را این سفر نیکو باشد و معا جبهه سائل بود و از آن یک خداوند پنج
 و هم است و خانه اصاب ایلی کند که خداوند سلسله سلطان باشد و از آنکه
 شتر خداوند خانه طالع سلسله است و اندر ششم است بر سینه پنج و نعل
 کند که خداوند سلسله بر چه که فرزند آن را بنما باشد و فرزند آنرا
 خود می خواهد ساخت و بر کردن فرزند بر چه مثالی و لیله طالع

فرمایم از آنکه در نیک طالت و در ششم سلسله کفیم که غیر از شرف
 و همدان که کند خداوند طالت که در هر خانه باشد غیر از آن خانه بود
 زعفر که کتب خانه و سلسله است بر شرف و در طالت کفیم که سفر و نیک طالع
 و ایلی پس سائل کرد که از این سفر که شود بر آید یا نه نگاه کردیم و حساب
 طالع و قمر هر یکی بود و ششم ایلی کند کفیم سفر بر آید یا بخیر و چهر حساب
 طالع و اصاب که در طالت و نعل ایلی است که از این سفر بر آید و چهر
 و سلسله سائل را باز نگاه کردیم که خداوند طالع و ماه اندر پنج زعفر و نعل
 کفیم این سفر واقع شود و چهر حساب خانه ماه راجع بود بیان است که این
 سفر واقع شود و چهر سلسله طالت واقع شدن سفر چهر بود که بر آن است
 اندر کفیم سفر واقع شود و چهر حساب شد و چهر ماه مغرب از شرف بود
 کفیم برابر طالع سفر می کند پس چهر ششم که بداییم طالع سائل اندر سفر نیکو
 چون ماه طالع بود بر چه و شتر کفیم که احوال او در این سفر نیکو باشد و بر
 مراد او باشد و چهر ششم ایلی است که در طالت و نعل است که از آنکه

| | | | |
|------|------|------|------|
| طالع | طالع | طالع | طالع |
| طالع | طالع | طالع | طالع |
| طالع | طالع | طالع | طالع |
| طالع | طالع | طالع | طالع |

احداث نایل باشد پس چهر ششم بداییم در سلسله خانه هست یا کفیم
 هست از آن جبهه که کس در ششم است و چهر خداوند ششم سلسله است
 بجز خانه که کس چه خداوند ششم سلسله است و در جبهه خانه خود است
 و جبهه نوره و چون حشر از طالع مادر جبهه است طالع در سلسله
 بعد و در مقصد پنج بود و پنج در خانه خود ششم هست طالع نوره بنشین
 چهر ششم نایل جانیم در این شهر طالع سائل بهتر است یا آنکه مقصد است
 نظر کردیم با طالع و اتصال ماه از طالع مغرب بر نهر و نعل میسوم
 کفیم آن مکان که بر چه بهتر است از این با نظر کردیم که ماه در آن
 پنج که هست طالع جیت و در پنج دیگر که نعل کند چه خط و اس
 و قمر در حشر و در خانه نعل در حشر که کفیم که مقصد بود آن
 از شرف چون است و این طالع نعل کفیم چهر طالع طالع و نعل ایلی
 کرد و احکام وقت جمع حراب در است آن مثالی و سلسله طالع
 نایل در تمام چهر طالع از آن جبهه ایلی سلسله طالع است

بدست نایل اندر شرف سائل کرد که از طالع کس شود و مریت
 طالع یان پنج شد کفیم که چون صاحب طالع راجع است یا دیگر طالع
 بنده کان سائل انقلاب راجع خواهد بود و از آن راه بر سیکر و
 و چنان شد مسئله در قدم نایل اگر بر سنده که فرزندم طالع
 نایل است ایلی نیکو کند از ششم و ماه که در طالع است و اگر کس شهر است
 است نیکو کند از ششم و ماه که اگر کس طالع نعل نیکو کند از ششم و ماه که
 باشد الغرض اگر نایل سلسله نایل باشد نگاه کن اندر اتصال
 و خداوند آن خانه و خداوند طالع که اتصال قمر و لیله آن نایل باشد که
 خداوند طالع بر پنج سلسله ایلی کند و اگر کس از خانه خود ششم نیکو
 نایل از آید نایل و اگر از نهر مغرب و جبهه دید و نعل کس
 باز آید و اگر خداوند طالع جبهه از کس است ششم مغرب نایل باشد و
 نیکو که سلسله اتصال کند یا از کس سلسله نعل نایل و نیکو که سلسله
 نعل نایل باز آید و اگر خداوند طالع نایل ششم نایل از ششم

| | | | |
|------|------|------|------|
| طالع | طالع | طالع | طالع |
| طالع | طالع | طالع | طالع |
| طالع | طالع | طالع | طالع |
| طالع | طالع | طالع | طالع |

یا بکند از این پنج کرد غائب باشد و اگر دید که یکی پیوسته در آن
 کلبه طالع یا در وسط استوار باشد غائب باید و اگر در وسط باشد غائب
 پیوسته و خداوند خانه اش از طالع یا در وسط استوار یا در بازو هم باشد غائب
 بر خور باید و اگر از آن شهر و جو و هر دو نباشد و اگر در بازو باشد
 پیوسته که در چهارم باشد یا یکی که ناقص پیوسته و دلیل بر آمدن غائب باشد
 و اگر در سطح بود و هیچ هم بود و کمال رجعت طالع آید غائب از
 آمدن باشد و اگر در سطح بازو هم بود و کمال رجعت غائب آید
 دیگر کند که غائب از آمدن باشد و غیر طالع و نصف بازو
 غائب متصل باقی بکند از طالع یا بهر آن از این و برین بدان دلیل
 کند که از غائب غائب نامیده **مثال** اگر کسی که در شهر
 صاحب طالع یا صاحب طالع یا صاحب طالع یا صاحب طالع یا صاحب طالع
 و شایسته باشد اگر صاحب طالع از شهر و صاحب طالع یا شایسته باشد
 و اگر صاحب طالع یا صاحب طالع یا صاحب طالع یا صاحب طالع یا صاحب طالع

بویست طالع یا بویست طالع یا بویست طالع یا بویست طالع یا بویست طالع
 و اگر در غائب باشد پیوسته که در شهر باشد غائب یا در شهر باشد
 آمدن را کند و اگر هر دو دید که در یک نقطه باشد یا از طالع یا با کمال طالع
 در اتصال داشته باشد **مثال** اگر کسی که غائب یا بازو بود
 یکی که سطح بود و در خانه هم دید که در یکی بر سر است باشد آنوقت
 در طالع و شایسته غائب باید و دیگر که در طالع یا شایسته که دلیل بود
 برین در آنوقت که اتصال میاید وقت آمدن غائب است و دیگر که
 بکند از شایسته ماه هر کدام از این دو دید که از چهار کمال یا شایسته
 از شایسته طالع یا شایسته از شایسته کلبه بر اتصال خواهد کرد که در شهر
 و هر دو که شایسته که در سطح شایسته باشد و روزی که در سطح شایسته
 باشد و هر دو که هر یک که در سطح شایسته باشد و هر یک که در سطح
 کند غائب غائب غائب که در این آنوقت باشد که خداوند طالع و دیگر
 و دیگر که در یکی که آید بعد خداوند طالع آنوقت دیگر آمدن باشد و در وقت

خداوند طالع اتصال برین است یا اتصال بمقابل او و اگر هر دو دید که
 و خداوند طالع باشد و در وسط استوار باشد پیوسته استوار است
 آن وقت غائب بر خور طالع کرد **مسئله** اگر کسی که غائب
 باشد است یا در شهر و در سطح غائب چنانکه در یک نقطه یا در سطح
 یا در سطح یا در سطح یا در سطح یا در سطح یا در سطح یا در سطح
 و اگر در سطح باشد غائب غائب است و چون بر شایسته که غائب
 رفته است یا در شهر و در سطح یا در سطح یا در سطح یا در سطح یا در سطح
 بر شایسته یا در شهر و در سطح یا در سطح یا در سطح یا در سطح یا در سطح
 لایق نباشد و اگر در شایسته یا در شایسته یا در شایسته یا در شایسته
 بود و در شهر و در سطح یا در سطح یا در سطح یا در سطح یا در سطح یا در سطح
 و در شایسته یا در شهر و در سطح یا در سطح یا در سطح یا در سطح یا در سطح
 باشد و دیگر کند که بهر آن است و اگر در سطح یا در سطح یا در سطح یا در سطح

بویست طالع یا بویست طالع یا بویست طالع یا بویست طالع یا بویست طالع
 غائب بود که ماه از وسط بود و یکی پیوسته و دیگر غائب از شهر باشد
 منحوس یا در شهر شایسته یا غائب بود یا بهر آن که غائب یا در شهر
 و اگر در سطح یا در سطح یا در سطح یا در سطح یا در سطح یا در سطح
 و متصل بود یکی که در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر
 در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر
 اندر شهر باشد دلیل کند که بهر آن باشد و دیگر که در شهر یا در شهر
 قدم غائب نیز شایسته که شایسته که از شایسته است و در شهر یا در شهر
 از شایسته که شایسته که از شایسته که از شایسته که از شایسته که از شایسته
 و شایسته که در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر
 در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر
 است و دیگر که در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر
 متصل است که غائب غائب یا در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر یا در شهر

| | | |
|--------|--------|--------|
| طالع | شایسته | در شهر |
| در شهر | در شهر | در شهر |
| در شهر | در شهر | در شهر |
| در شهر | در شهر | در شهر |

و بدان سبب که باطل و عادل بی هیچ مشغول اند و خداوند طالع را خلق و دیگر کند خداوند
مسئله از سلطان معقول است و اما دیگرند طلب میکند پس نگاه کردیم تا
ساجت بر آید باین بی هیچ ناوقت نگاه کردیم هر چه بی هیچ مشغول نگاه کردیم
و از هر دو جدا افتاد و وسط استعما این تهم و از هر دو راه و طالع و هر دو نگاه داشت
پس بدیدند و هیچ اندر بی هیچ ناگزیر است و دیگر کند که نزدیک است و جهت خداوند
مسئله بر آید و لیکن باین بنا شو مثال آخری طالع و حق
ما بشیم و صاحب طالع شتر و خداوند سهم استعما و خداوند سنان و بیافیه
خداوند و بدست پس اندر شتری باشد و از آنکه در وسط است و دیگر کند
و از هر دو راه و اما شکم باشد و به آداب پس نگاه کردیم که تا بخشش بر آید
از سلطان باین می شیم خداوند و وسط استعما اعطا خواهد شد و شتر خویش
لیکن بعضی می گویند و در وسط است و اما نیز اندر بی هیچ تسلیم است
و دیگر کند که بر آید و از آن سبب شتر و کمال است و دیگر کند که بعد از آن
سلطان کرد و در آنکه شتر بی هیچ مسئله آید باین سلطان بی هیچ وسط

| |
|---|
| ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ |
|---|

آسمانها انکاه نگاه کردیم الیه بر یافتن دولت و قوت و عجز و استکبار
طالع محبت میسیم بد درجه و زهره و اذرع طالع بد درجه و زهره و خاوند
عالموت و مظهر از شر پش الیه طالع بد درجه و زهره و خاوند
شرف است و اذرع طالع است و در جهش طالع نزدیک است و زهره و زهره
و از انکه الیه طالع و مظهر میسیم از شر پش الیه کند و مظهر
است و از انکه زهره و اذرع طالع است الیه کند که خاوند است و زهره
و یکو طالع است و با قدر و باه الیه کند از انکه مظهر خاوند فانه مال است
و رابع الیه کند که خاوند است و طالع مال بر کند و زهره و زهره
و بعد از انکه مظهر و زهره بند کان است و الیه کند که زهره از بند کان است
و مظهر که زهره و مظهر زهره باشد و یکو نگاه کردیم و مظهر
بر آید بانه خاوند و مظهر آسمان و مظهر زهره میسیم و مظهر مظهر
مظهر از شر پش خاوند و مظهر آسمان است و مظهر زهره و زهره
خاوند مظهر است الیه کند که مظهر از شر پش بر آید و از ان سبب

| | | | |
|------|------|------|------|
| شعبه | شعبه | شعبه | شعبه |
| شعبه | شعبه | شعبه | شعبه |
| شعبه | شعبه | شعبه | شعبه |
| شعبه | شعبه | شعبه | شعبه |

[illegible]

Handwritten manuscript page from the 'Kutub al-Hind' collection, featuring a complex geometric diagram. The diagram is a square divided into several triangles and rectangles by lines extending from the corners to the center. Each section contains handwritten text in Arabic script, likely describing the geometry or providing related information. The handwriting is in a cursive style typical of the period.

[illegible][illegible][illegible]

نشو و نماه فی الحقیقه بکرم صاحب سیم چشم و قدم و انوار هر
کلام از ایشان که بطلان دین را بقرینه باشد و ظاهر باشند و نیست
بر آن هستی پس اگر میان صاحب طریقه و مذکور ان اتصال بموت
باشد میان ایشان هستی آنچه و اگر شد نه و سو بگویند که آن
حقیقت از بیشتر غالی نموده و اگر اتصال از عالم به سفارته و ترجیح میان
ایشان مداومت باشد و اگر سببی نظر موافقت بود و سببی نظر مخالفت که میان

انسان درستی بود و گاه راستی و اگر خداوند طالع باشد و در وسط است و انسان در میان
مراعات بود و در هر دو یافت است و اگر اعتدال مخالف بود و در میان طالع
و در این باب نیز مثالی که در مذهب پرستیدند و گفته شد که در میان طالع بر این
صورت شد ماه کند و از دهم معتدل است و خداوند که آفتاب است
در وسط است و در جهت دهم معتدل است و در جهت در میان
برایا شعور از پیش هفت پیشه دار بر آید چو که صاحب طالع بحیثیت
فکر که در وسط خود و در آن شعور که تا بحیثیت فخر است آفتاب

[illegible]

ترجیح و چون اقبال طاهر است بطالع و استی و حقیقت
الباء التثانی عشر فی دلائل طبع التثانی عشر
فما فیہ من المسائل چون در آنهم غایب نیست
و بعد سائل طالع و خداوندش و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل
و شش در آنهم و خداوندش و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل
و در طالع و خداوندش و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل
بشد از نظر و استی ملاح و سایر در سانه اندیش بگردان و استی
اگر در طالع باشد و خوش بود بر او و استی بسیار باشد و هم
بر در است و مقدر و استی باشد و استی از غفلت و خبر و دلیل
خداوند طالع در آنهم و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل
و در سائل مسکله فی المسائل استخراج طالع در وقت
سؤال اگر در صورت طالع ماه در طالع و استی باشد و اگر
بر در طالع و استی باشد و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل

رمانه باید و اگر سید بود و دیگر خداوند طالع را بی در بر طالع از غفلت و خبر و دلیل
در سائل و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل
و اگر در طالع و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل
بشد از نظر و استی ملاح و سایر در سانه اندیش بگردان و استی
اگر در طالع باشد و خوش بود بر او و استی بسیار باشد و هم
بر در است و مقدر و استی باشد و استی از غفلت و خبر و دلیل
خداوند طالع در آنهم و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل
و در سائل مسکله فی المسائل استخراج طالع در وقت
سؤال اگر در صورت طالع ماه در طالع و استی باشد و اگر
بر در طالع و استی باشد و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل

چون آید و اگر سید بود و دیگر خداوند طالع را بی در بر طالع از غفلت و خبر و دلیل
در سائل و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل
و اگر در طالع و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل
بشد از نظر و استی ملاح و سایر در سانه اندیش بگردان و استی
اگر در طالع باشد و خوش بود بر او و استی بسیار باشد و هم
بر در است و مقدر و استی باشد و استی از غفلت و خبر و دلیل
خداوند طالع در آنهم و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل
و در سائل مسکله فی المسائل استخراج طالع در وقت
سؤال اگر در صورت طالع ماه در طالع و استی باشد و اگر
بر در طالع و استی باشد و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل

فوق سید و اگر سید بود و دیگر خداوند طالع را بی در بر طالع از غفلت و خبر و دلیل
در سائل و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل
و اگر در طالع و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل
بشد از نظر و استی ملاح و سایر در سانه اندیش بگردان و استی
اگر در طالع باشد و خوش بود بر او و استی بسیار باشد و هم
بر در است و مقدر و استی باشد و استی از غفلت و خبر و دلیل
خداوند طالع در آنهم و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل
و در سائل مسکله فی المسائل استخراج طالع در وقت
سؤال اگر در صورت طالع ماه در طالع و استی باشد و اگر
بر در طالع و استی باشد و استی بر در طالع از غفلت و خبر و دلیل

و صاحب خط آن اعتبار از آنکه کمال قبول کند اگر چه بظرد ادوات باشد و بدان
نزاع است کسی ناپسند است از فاعل او یا از جانی او یا از جایی او و غیر او و بد
و قیادت است که کمتر خوش در نزد مطلقه و قبول کند با اعتبار از ج
در پست یا شرف باشد و در قبول کند با اعتبار از جایی که در پست باشد
و حق از هیچ حقی که بی راقول نکند که پست یا شرف و قبول و اجز
است مثال گفته شود طایفه شخصی اول سبیل و هیچ در باره و وجه و کار
اگر چه از دوال در آمده در در و طایفه و در سبیل از است و بیشتر و هیچ
در وجه و نفس که در فاعل و خود است هم بیشتر است اگر چه در اشل و فاعل
و نه در وجه و خود است بدان سبب که در شرف خود است هم بیشتر است
اگر چه در وجه و ضعف است و اگر اکابر و دیگر طایفه ساطع اند بدان سبب
در در و در و غیر هم و در از بیشتر فعل میکند و هیچ میدهد و هیچ در پست
و فاعل است و هیچ و در پست است و از آن سبب که فاعل و غیر و نه در پست
پس نه که در فاعل و در پست است پس در پست و در و فاعل و در پست و از آن سبب

و قابل تدبیر و فکور است نقل النور است که گوئی سبک و لکبی
کران رو سپند و هنوز نام از مریض نشد باشد گوئی دیگر بند پس
از کربک اول و سبانی دهد و اگر چه آن هر دو کربک از یکدیگر ساقط باشند
و این باشد انتقال بعد میان هر کربک در صورت طاعن از نیت اینها
جمع النور آن بود که سفل و ساره همیشه یک کربک علی
افعال کنند و آن علی جمع نور ایشان کنند همچنان کنند که سفیت
یک یک دیگری پیوند هم چنین جمع است که ستاره بدو سینه پیوند
یا لکه در یک است پیوند پس نور ایشان جمع کرده شود قابل تدبیر
آن باشد که کربک سبک و لکبی کران رو سپند و آن کربک کران و فکور او
باشد چنانکه ماه نظر کند بیشتر پس شتر قابل تدبیر ماه باشد و علی
هذا القیاس سایر الکواکب سوار و هر گونه بود اول
آنکه ستاره ساقط از طاعن استاره پیوند که او نام دارد بطالع نرسو
و او کرده باشد و هرگز است که لکبی صغیر باشد چنانکه در ابان

چون آب در خشم اتفاق بخلاف اختلاف است و اعتدال چنان بود که
میخ بر زمین و از نظر ثلث باشد پس از ختم میخ بر زمین و
اعتدال افش و هم چنین کر میخ را از سر و میل و چون بر معانه یا به
بافتا باشد بگویند بخوابد چونکه آتش اندر آب نمی آید پس فوری
هر سبب اعتدال بقوه و حرکت قوت کر در **انفکات است**
هر گاهی سبک و در آن رسوبند و هنوز سبک تر رسیده بود که گلب
سبک و رو به شود یا اگر گلب در آن رسوب می شود و اعتدال نماند و این
دو سبب است عمد و طبیعی از کار و فایده شدن به **خاک السیر**
است که گلبی از او انرژیک گلبی می بیند و هیچ گلبی که رسوبند و در آن
رسوب و قوه آن گلب ضعیف باشد و بدتر آن باشد که آن گلبی رسیده
بعید از اتصال آن گلبی که در هر آید و او را به هیچ
گلبی رسیده و به آخر رسیده و در آن گلب ضعیف **محو** است
آن گلبی که در هر آید و چون رسوب هیچ گلبی رسیده و در آن حال قرار

| میزان | | | | | | | | | |
|-------|----|----|----|----|----|----|----|----|-----|
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ |
| ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ |
| ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ | ۳۰ |
| ۳۱ | ۳۲ | ۳۳ | ۳۴ | ۳۵ | ۳۶ | ۳۷ | ۳۸ | ۳۹ | ۴۰ |
| ۴۱ | ۴۲ | ۴۳ | ۴۴ | ۴۵ | ۴۶ | ۴۷ | ۴۸ | ۴۹ | ۵۰ |
| ۵۱ | ۵۲ | ۵۳ | ۵۴ | ۵۵ | ۵۶ | ۵۷ | ۵۸ | ۵۹ | ۶۰ |
| ۶۱ | ۶۲ | ۶۳ | ۶۴ | ۶۵ | ۶۶ | ۶۷ | ۶۸ | ۶۹ | ۷۰ |
| ۷۱ | ۷۲ | ۷۳ | ۷۴ | ۷۵ | ۷۶ | ۷۷ | ۷۸ | ۷۹ | ۸۰ |
| ۸۱ | ۸۲ | ۸۳ | ۸۴ | ۸۵ | ۸۶ | ۸۷ | ۸۸ | ۸۹ | ۹۰ |
| ۹۱ | ۹۲ | ۹۳ | ۹۴ | ۹۵ | ۹۶ | ۹۷ | ۹۸ | ۹۹ | ۱۰۰ |

| میزان | | | | | | | | | |
|-------|----|----|----|----|----|----|----|----|-----|
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ |
| ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ |
| ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ | ۳۰ |
| ۳۱ | ۳۲ | ۳۳ | ۳۴ | ۳۵ | ۳۶ | ۳۷ | ۳۸ | ۳۹ | ۴۰ |
| ۴۱ | ۴۲ | ۴۳ | ۴۴ | ۴۵ | ۴۶ | ۴۷ | ۴۸ | ۴۹ | ۵۰ |
| ۵۱ | ۵۲ | ۵۳ | ۵۴ | ۵۵ | ۵۶ | ۵۷ | ۵۸ | ۵۹ | ۶۰ |
| ۶۱ | ۶۲ | ۶۳ | ۶۴ | ۶۵ | ۶۶ | ۶۷ | ۶۸ | ۶۹ | ۷۰ |
| ۷۱ | ۷۲ | ۷۳ | ۷۴ | ۷۵ | ۷۶ | ۷۷ | ۷۸ | ۷۹ | ۸۰ |
| ۸۱ | ۸۲ | ۸۳ | ۸۴ | ۸۵ | ۸۶ | ۸۷ | ۸۸ | ۸۹ | ۹۰ |
| ۹۱ | ۹۲ | ۹۳ | ۹۴ | ۹۵ | ۹۶ | ۹۷ | ۹۸ | ۹۹ | ۱۰۰ |

| میزان | | | | | | | | | |
|-------|----|----|----|----|----|----|----|----|-----|
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ |
| ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ |
| ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ | ۳۰ |
| ۳۱ | ۳۲ | ۳۳ | ۳۴ | ۳۵ | ۳۶ | ۳۷ | ۳۸ | ۳۹ | ۴۰ |
| ۴۱ | ۴۲ | ۴۳ | ۴۴ | ۴۵ | ۴۶ | ۴۷ | ۴۸ | ۴۹ | ۵۰ |
| ۵۱ | ۵۲ | ۵۳ | ۵۴ | ۵۵ | ۵۶ | ۵۷ | ۵۸ | ۵۹ | ۶۰ |
| ۶۱ | ۶۲ | ۶۳ | ۶۴ | ۶۵ | ۶۶ | ۶۷ | ۶۸ | ۶۹ | ۷۰ |
| ۷۱ | ۷۲ | ۷۳ | ۷۴ | ۷۵ | ۷۶ | ۷۷ | ۷۸ | ۷۹ | ۸۰ |
| ۸۱ | ۸۲ | ۸۳ | ۸۴ | ۸۵ | ۸۶ | ۸۷ | ۸۸ | ۸۹ | ۹۰ |
| ۹۱ | ۹۲ | ۹۳ | ۹۴ | ۹۵ | ۹۶ | ۹۷ | ۹۸ | ۹۹ | ۱۰۰ |

| میزان | | | | | | | | | |
|-------|----|----|----|----|----|----|----|----|-----|
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ |
| ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ |
| ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ | ۳۰ |
| ۳۱ | ۳۲ | ۳۳ | ۳۴ | ۳۵ | ۳۶ | ۳۷ | ۳۸ | ۳۹ | ۴۰ |
| ۴۱ | ۴۲ | ۴۳ | ۴۴ | ۴۵ | ۴۶ | ۴۷ | ۴۸ | ۴۹ | ۵۰ |
| ۵۱ | ۵۲ | ۵۳ | ۵۴ | ۵۵ | ۵۶ | ۵۷ | ۵۸ | ۵۹ | ۶۰ |
| ۶۱ | ۶۲ | ۶۳ | ۶۴ | ۶۵ | ۶۶ | ۶۷ | ۶۸ | ۶۹ | ۷۰ |
| ۷۱ | ۷۲ | ۷۳ | ۷۴ | ۷۵ | ۷۶ | ۷۷ | ۷۸ | ۷۹ | ۸۰ |
| ۸۱ | ۸۲ | ۸۳ | ۸۴ | ۸۵ | ۸۶ | ۸۷ | ۸۸ | ۸۹ | ۹۰ |
| ۹۱ | ۹۲ | ۹۳ | ۹۴ | ۹۵ | ۹۶ | ۹۷ | ۹۸ | ۹۹ | ۱۰۰ |

| حکومت و احکامات و اصلاحات و التفریع و الکواکب البزج | |
|---|-----------------------|
| تسلیم و تسلیم و تسلیم | تسلیم و تسلیم و تسلیم |
| ۴ | ۴ |
| ۱ | ۱ |
| ۰ | ۰ |
| ۶ | ۶ |
| ۷ | ۷ |
| ۸ | ۸ |
| ۹ | ۹ |
| ۱۰ | ۱۰ |
| ۱۱ | ۱۱ |
| ۱۲ | ۱۲ |
| ۱۳ | ۱۳ |
| ۱۴ | ۱۴ |
| ۱۵ | ۱۵ |
| ۱۶ | ۱۶ |
| ۱۷ | ۱۷ |
| ۱۸ | ۱۸ |
| ۱۹ | ۱۹ |
| ۲۰ | ۲۰ |
| ۲۱ | ۲۱ |
| ۲۲ | ۲۲ |
| ۲۳ | ۲۳ |
| ۲۴ | ۲۴ |
| ۲۵ | ۲۵ |
| ۲۶ | ۲۶ |
| ۲۷ | ۲۷ |
| ۲۸ | ۲۸ |
| ۲۹ | ۲۹ |
| ۳۰ | ۳۰ |
| ۳۱ | ۳۱ |
| ۳۲ | ۳۲ |
| ۳۳ | ۳۳ |
| ۳۴ | ۳۴ |
| ۳۵ | ۳۵ |
| ۳۶ | ۳۶ |
| ۳۷ | ۳۷ |
| ۳۸ | ۳۸ |
| ۳۹ | ۳۹ |
| ۴۰ | ۴۰ |
| ۴۱ | ۴۱ |
| ۴۲ | ۴۲ |
| ۴۳ | ۴۳ |
| ۴۴ | ۴۴ |
| ۴۵ | ۴۵ |
| ۴۶ | ۴۶ |
| ۴۷ | ۴۷ |
| ۴۸ | ۴۸ |
| ۴۹ | ۴۹ |
| ۵۰ | ۵۰ |
| ۵۱ | ۵۱ |
| ۵۲ | ۵۲ |
| ۵۳ | ۵۳ |
| ۵۴ | ۵۴ |
| ۵۵ | ۵۵ |
| ۵۶ | ۵۶ |
| ۵۷ | ۵۷ |
| ۵۸ | ۵۸ |
| ۵۹ | ۵۹ |
| ۶۰ | ۶۰ |
| ۶۱ | ۶۱ |
| ۶۲ | ۶۲ |
| ۶۳ | ۶۳ |
| ۶۴ | ۶۴ |
| ۶۵ | ۶۵ |
| ۶۶ | ۶۶ |
| ۶۷ | ۶۷ |
| ۶۸ | ۶۸ |
| ۶۹ | ۶۹ |
| ۷۰ | ۷۰ |
| ۷۱ | ۷۱ |
| ۷۲ | ۷۲ |
| ۷۳ | ۷۳ |
| ۷۴ | ۷۴ |
| ۷۵ | ۷۵ |
| ۷۶ | ۷۶ |
| ۷۷ | ۷۷ |
| ۷۸ | ۷۸ |
| ۷۹ | ۷۹ |
| ۸۰ | ۸۰ |
| ۸۱ | ۸۱ |
| ۸۲ | ۸۲ |
| ۸۳ | ۸۳ |
| ۸۴ | ۸۴ |
| ۸۵ | ۸۵ |
| ۸۶ | ۸۶ |
| ۸۷ | ۸۷ |
| ۸۸ | ۸۸ |
| ۸۹ | ۸۹ |
| ۹۰ | ۹۰ |
| ۹۱ | ۹۱ |
| ۹۲ | ۹۲ |
| ۹۳ | ۹۳ |
| ۹۴ | ۹۴ |
| ۹۵ | ۹۵ |
| ۹۶ | ۹۶ |
| ۹۷ | ۹۷ |
| ۹۸ | ۹۸ |
| ۹۹ | ۹۹ |
| ۱۰۰ | ۱۰۰ |

[illegible]

[illegible]

| | | | |
|----|--------------------------------|----|--------------------------------------|
| ۵ | حاجت بزرگ و مومن | ۵ | لا یبیس یا بنار و دایم در پیش پادشاه |
| ۶ | حاجت بزرگ و پنهان و حرکت | ۶ | دایم بسندیده بخت |
| ۷ | حاجت بزرگ و بیاض و بیرون نهد | ۷ | لا یبیس یا بر سر تسلیم |
| ۸ | حاجت بزرگ و سفید و بزرگ | ۸ | لا یبیس حرکت و سفر را |
| | مقامه بجل | | مقامه مشتبه |
| ۹ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۹ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۱۰ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۱۰ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۱۱ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۱۱ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۱۲ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۱۲ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۱۳ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۱۳ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۱۴ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۱۴ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۱۵ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۱۵ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۱۶ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۱۶ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۱۷ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۱۷ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۱۸ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۱۸ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۱۹ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۱۹ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۲۰ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۲۰ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| | مقامه متوجه | | مقامه شمس |
| ۲۱ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۲۱ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۲۲ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۲۲ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۲۳ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۲۳ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۲۴ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۲۴ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۲۵ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۲۵ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۲۶ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۲۶ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۲۷ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۲۷ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۲۸ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۲۸ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۲۹ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۲۹ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |
| ۳۰ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات | ۳۰ | حاجت بزرگ و سفید و بخت و ابدات |

۱۲۱ ورق

